

## تناسخ منشاء و تاریخ آن

تناسخ عبارتست از انتقال روحی بعد از وداع جسم اصلی خود به وجودی دیگر خواه بشر و خواه حیوان و خواه نبات و این عقیده از عقاید بسیار کهن و از جمله عقایدیست که همیشه در نزد برخی از اقوام یکی از ارکان دینی بشمار آمده است. این مذهب از سه عقیده فطری که در میان قبائل وحشی انتشار داشت گرفته شده است و این سه عقیده عبارتند از :

- ۱ - اینکه بشر را روحی است چون نه که از جسم مانند نفس قابل انفکاک است و ممکن است از جسم مادی موقه یادمانا کسسته شود .
- ۲ - اینکه حیوانات و نباتات را روحی است و این روح را مثل شهوات و قوای بشری نیروها و شهواتی است .
- ۳ - اینکه این ارواح ممکن است از موجود جاننداری به موجودی دیگر منتقل گردد .

برای این امر مثالهای فراوان در دست است و از جمله آنها این عقیده در نزد بیشتر ملل آشکار میشود که : هر طفلی پس از تولد روح کسی را که برای او مقدر شده است در بر دارد و در تب معتقدند که روح « لاما » ( رئیس روحانی تب ) در جسم طفلی حلول خواهد کرد که ۹ ماه بعد از مرگ وی بدنیآ آید . اما عقیده انتقال ارواح بشری به حیوانات و نباتات بصورت استاد « فریزر » عقیده ایست که در میان وحشیان و بدویان منتشرست . در میان اغلب این نوع قبائل معمولاً حیوان و یا بت رمزی خاصی بنام « توله » موجود است که شخص در هنگام مرگ بصورت آن درمیآید . بعقیده برخی از محققین مصریان قدیم اولین قومی هستند که ب مذهب تناسخ عقیده داشتند و این قول را اولین بار « هرودت » مورخ معروف یونانی ( ۴۸۴ - ۴۲۵ ق . م . ) در کمال صراحت و روشنی ذکر میکند ولی پیداست که این مردم در اظاهر خویش دچار خطائی بوده است چه مصریان قدیم عقیده

داشتند که برخی از ارواح ممتازه بشکلی که بخواهند در روز قیامت در خواهند آمد .  
برخی شکل باز و بعضی شکل گنجشک و دسته‌ای شکل گل‌زنبق میگیرند و چنین اعتقادی بی‌آنکه  
مبتنی بر حقیقت تناسخ باشد سبب اشتباه هرودت گردیده است .

اما اعتقاد بتناسخ در هند از دیر زمانی متداول بوده و در ادبیات قدیم آن کشور  
کاملاً تصریح شده است و هندوان تناسخ را وسیله عقاب نفسانی می‌شمارند . مثلاً کسی که بر زمین را  
بکشد مدت طولی از دوزخی بدوزخی منتقل میشود و آنگاه بصورت سگ یا خوک یا خر  
یا شتر و امثال آنها بوجود میآید و این یکی از اصول تناسخ و در حکم نظریه ایست که دارای  
اسباب و نتایج باشد . از این عقاید در نظر اول چنین نتیجه میشود که تناسخ مذهبی است  
مرکب از دو سلسله فکر که خود از دو منشاء و دو تمدن سرچشمه میگیرد : اول مجموعه  
افکاری که مبتنی بر انتقال صورت توتهای هر قبیله است باشخاص و دوم مجموعه افکاری  
که مبتنی بر اوها و عقابهای دینی بعد از مرگ است و در میان بسیاری از ملل که تمدن  
عالی نائل شده اند نیز وجود دارد . در میان هندوان این هر دو اساس عقیده تناسخ را  
میتوان یافت چه تناسخ بشکل اول از عقائد بومیان هند باقوم آریائی که بدان سرزمین وارد  
شده بودند نفوذ کرد و سپس تناسخ تطور عظیمی در این کشور یافت تا بجائی که « م . وایز »  
میگوید هندوان معتقد بودند که روح قبل از آنکه بجسم اولی خود بازگردد ۴۰۰۰ شکل  
مختلف قبول میکند .

توضیح این مطلب چنان است که در مذهب برهمنائی بیک روح عالم کبیر یعنی  
اصل معنوی عالم خلقت معتقدند بنام « براهمان » و در مقابل آن بنفوس جزئی و فردیهای  
که آتمان نام دارد . آتمان شبیه به براهمان ولیکه عین و جزء ذات اوست و مکان آن جسم  
است . آتمان نیز مانند براهمان لایزال و فنا ناپذیر است و بدین طریق پس از فناء جسم نیز  
ادامه حیات میدهد ولی تنها بهمین امر یعنی دوام و خلود در ماوراء جسم قناعت نمیکند . چه  
از خصائص آتمان حلول در جسم است پس آتمان بعد از ترک جسمی در جسم دیگر داخل میشود  
و اینست همان تناسخی که هندوان بدان قائلند .

فکر تناسخ هندوان اولین بار در کتاب « اویاشاد » که از ضامم « ودا » و از  
حدود قرن پنجم ق . م . است دیده میشود ولی ظاهراً و بنا بر تحقیق محققین اصل و اساس آنرا  
باید در مشرب روحی قبل از « ودا » جستجو کرد .

مذهب بوداهم با عقیده سابقی بمخالفت برخاست و در آن شروع بایجاد تغییرات و  
تبدیلاتی کرد تا موفق شد بین تناسخ و نظریه بدینی که نسبت بحیات دنیا دارد توافقی ایجاد

کند. در مذهب بودی هم تقریباً مثل مذهب برهمنی روح از مخلوقی به مخلوقی منتقل میشود تا سرانجام به مرحله فنا واصل شود.

در اینکه مذهب تناسخ در یونان چگونه نشأت گرفته است سند کتبی در دست نداریم و اینکه تصور مینمایند از مصر بآنجا رسیده است ظاهراً خالی از خطائی نباشد و نیز نباید تصور کرد که این مذهب از هند بدانجا رفت و ظاهراً منشاء آن همان عقیده فطری عمومی باشد و عقیده « اورفیک » که نمونه مذهب تناسخ است ظاهراً از سرزمین « تراس » (در شمال شرقی یونان) نشأت کرده است و مؤسس آن « اورفیس » نامی است که در حدود قرن ششم قبل از میلاد میزیست و معتقد بود که روح و جسم متحدند منتهی اتحاد آنها غیر متجانس است زیرا نفس جوهری الهی و مقدس و جاوید است و همیشه میخواهد از بند جسم رهائی جوید در صورتیکه جسم آنرا در خود نگاه داشته و از آزاد کردن وی امتناع میجوید تا آنگاه که مرگ فرارسد و این بند را از هم فرو کند. ولی چون نفس از یک جسم رهائی یافت بر اثر عادت باز به جسم دیگر میل میکند و همچنان از آن بدیگری حلول مینماید و این حلول متناوب و بیحد است. اجسامی که روح در آن حلول میکند گاه اجسام بشریست و گاه اجساد حیوانی. برای آزادی این ارواح اورفیس معتقد بچاپ رضای خدایانست از طریق عمل صالح و دوری جستن از ارتکاب گناهان و چون روحی از پلیدیهای گناه و شرارت پاک شد از قید اجساد خواهد رست و بخدایان باز خواهد گشت.

اصل تعلیمات اورفیس که اکنون از ذکر آن فارغ شده ایم در یونان ترقیانی یافته و سرانجام به « الوسس » و متفکرین دیگر رسید و در آن کتابهای بزرگ پرداخته شد. اما اولین متفکر یونانی که در باب مذهب تناسخ بحثهایی آغاز کرد « فریدس » فیلسوف قرن ششم قبل از میلاد است منتهی فیلسوف دیگری از همین قرن یعنی « فیثاغورس » که در نزد وی تلمذ کرده است از او مشهورتر و نام آورتر گردیده و بالنتیجه شهرت او در این مذهب از استاد در گذشته است و بنابراین نباید تصور کرد که فیثاغورس واضع این مذهب است و یا او این عقیده را از مصر یونان انتقال داد. صراحت فیثاغورس در تناسخ از فریدس بیشتر است و از همین روی او ناشر عقائد اورفیس و ناقل آن در شمال شرقی یونان بعضی قسمتهای دیگر و موجود جمعیتهائی برای انتشار آنست.

از وقتی که افلاطون به واداری تناسخ برخاست بر اهمیت و اعتبار آن افزوده شد و اگر این متفکر نمی بود تناسخ فقط بیحد مجرد منحصر میشد. افلاطون در کتاب جمهوریت خود تناسخ را بشکل افسانه ای مجسم میسازد. در این کتاب « ار » نامی پسر

« آرمینوس » دوازده روز پس از مرگ زنده شد و اسرار آخرت را بیان کرده و گفته است که پس از مرگ بمکان حساب رفته ارواح را دید که برخی از آسمان و برخی از نقاط دیگر آمده و هر یک جسد انسان یا حیوانی را اختیار کرد مثلا « تامیراس » به بابلی مبدل شد و روح « آتلاتا » خواست که درجسم مردی ریاضی‌دان برود. بسیاری از مردان بهیوان مبدل میشدند و روح بعضی از حیوانات وحشی و اهلی بایکدیگر تبدیل میشد. بعد از آنکه هر روح جسم خود را اختیار کرد و تمام ارواح گردآمده از نهر « لینی » سراز شدند یکباره برای شروع بحیات جدید خود آزاد گردیدند.

این نمونه‌ای از تمثیلات افلاطون در باب تناسخ است. این مرد ارواح را محدود تصور میکرد و معتقد بود که ایجاد موجود جدیدی در این عالم مادی دلیل پیدایش روح تازه‌ای نیست بلکه عبارتست از انتقال روحی از یک جسم بجسم دیگر. ظاهرا اعتقاد افلاطون بتناسخ نتیجه این باشد که اوبعقائد شایع عصر خود و مندمج ساختن آنها در فلسفه خویش مبلی و نظری داشت ولی چون شاگرد او ارسطو بدین امر توجهی نداشت از تناسخ در فلسفه او اثری ملاحظه نمیگردد. از این پس در تمدن یونانی گاه از تناسخ آثاری موجود است و گاه بالعکس در پرده فراموشی میماند.

در رم تناسخ از عهد « انبوس » شاعر معروف ( ۱۷۰ - ۲۳۹ ق. م ) وجود داشت. انبوس در « کالابری » از قسمتهای جنوبی ایتالیا میزیست و البته میدانیم که تمدن یونانی در این قسمت تأثیری خاص داشت و حتی مدت زمانی قسمتهای جنوبی ایتالیا و جزیره سیسیل به « یونان کبیر » ( ماکناگرکا ) شهرت داشت. این شاعر دریکی از آثار خود که در باب تاریخ رم گفته است کیفیت دیدار هومر شاعر حماسی یونان را در خواب شرح میدهد و مدعی است که هم بدو گفت که درمن و تو روح طاووس حلول کرده است و شاعر دیگر رومی « پرسپوس » دریکی از قطعات هجائی خویش این سخن را طرف مضحکه و انتقاد قرار میدهد. در آثار « لوکرتیوس » و « هوراس » ( ۶۸ - ۸ ق. م ) هم از تناسخ آثاری مشاهده میشود و « ویرژیل » ( ۷۰ - ۱۹ ق. م ) نیز از این عقیده در جزء ششم از « اشید » خود بحث میکند و این فکر در قرن اول و دوم میلادی که از اعصار درخشان رم و مخترع بوجود ادبا و متفکرین است نیز وجود داشت.

در آثار فلاسفه و متفکرین یهود نیز اثر تناسخ مشهود است و فیلسوف معروف یهود « فیلون » ( متولد در حدود ۵ ق. م ) در آثار خود پیروی از سایر فلاسفه و متفکرین از این مبحث سخنی بمان می‌آورد.

در مذهب مسیح تناسخ چندان هم از ابتداء نوذی نداشت و در قرون وسطی نیز برخی از فرق اختصاص یافت و در دوره نهضت علمی اروپا فیلسوف مشهور « یرونو » عقایدی در آن باب اظهار کرد و در قرن ۱۷ نیز برخی از روحانیین مانند « هلمونت » و « سوئید بنورک » و دیگران بحث هائی از آن در کتب خویش نمودند. در قرنهای اخیر در آثار آلمانی آثاری از فکر تناسخ مشهود است چنانکه جزء بزرگی از فکر « گوته » تناسخی است منتهی باصورت غیر جدی ولی در آثار « لسنیک » و ادبای دیگر اروپا مانند « بونه » و « هردر » و « هیوم » و « شوپنهاور » فکر تناسخ تأثیری جدی تر دارد. و متفکرین جدید اروپا بیشتر در تحت تأثیر افکار هندی میباشند و تناسخ جزء بزرگی از افکار ایشان بشمار میآید و یکی از نویسندگان ایشان میگوید تناسخ کلید بسیاری از مشکلات بخصوص موضوع وراثت است و این مفتاح را دست هیچ خطا از عمل باز نمیتواند داشت.

### کوران نیز می بینند

در کنگره ای که اخیراً از کجالتان دنیا تشکیل شد چنین اظهار گشت که احتمال دارد کوری در دنیا نباشد که کاملاً دور تاریکی زندگی کند - بسیاری از نابینایان میگویند که افق دید آنها سیاه نیست بلکه قرمز کمرنگ میباشد. بعضی هم میگویند که دنیا در نظرشان کبود، آبی رنگ، و گاهی هم زرد مینماید هیچ نابینائی نگفته است که در ظلمت باشد و هیچ رنگی را حس نکند - نابینائی میگفت که دنیا سرخ رنگ است.

### دیوانگی قابل معالجه است

عقاید مردم راجع بجنون مبنی بر نادانی و موهومات است - دیوانگی در بسیاری موارد قابل معالجه است و در حقیقت ۱۵ الی ۵۰ درصد از مرضای بیمارستانهای دماغی و متجاوز از ۵۰ درصد بیمارانی تحت توجه مخصوص واقع شده شفا یافته یا بهتر شده اند